

بسم الله الرحمن الرحيم

مجموعه جزوات مصباح (۱۱)

بخشی از کتاب ارزشمند «نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه»

اثر علامه مرحوم **محمدتقی مصباح یزدی (ره)**



تدوین : اندیشکده امام صادق علیه السلام

draghili.blog.ir

Sapp.ir/andishkade



یکی از سؤالاتی که پیرامون نظریه ولایت فقیه مطرح می شود این است که جایگاه مراجع تقلید و مجتهدین دیگر غیر از ولی فقیه، در نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه کجاست و آیا در صورت وجود ولی فقیه از یک سو و مراجع تقلید از سوی دیگر، تعارضی بین آنها وجود نخواهد داشت؟ آیا نتیجه و لازمه پذیرش نظریه ولایت فقیه، پذیرفتن مرجعیت واحد و نفی مراجع تقلید دیگر است؟ اگر چنین نیست و از نظر این تئوری مردم می توانند علی رغم وجود ولی فقیه در جامعه، از اشخاص دیگری تقلید کنند، در صورت وجود اختلاف نظر بین ولی فقیه و مراجع تقلید، وضعیت جامعه چه خواهد شد و وظیفه مقلدین این مراجع چیست؟ و آیا می توان بین عمل به فتاوی مرجع تقلید و اطاعت از ولی فقیه جمع کرد؟ و سؤالاتی از این قبیل که باز هم مانند بحث قبلی، حقیقت و روح همه آنها به یک مسأله باز می گردد و آن «تبیین رابطه مرجعیت و ولایت فقیه» است و با روشن شدن این رابطه، پاسخ این پرسش ها و نظایر آنها معلوم خواهد شد.

برای تبیین «رابطه مرجعیت و ولایت فقیه» باید ماهیت تقلید و کار علما و مراجع تقلید و نیز ماهیت کار ولی فقیه و تفاوت بین آن دو، و به دنبال آن تفاوت بین حکم و فتوا معلوم گردد.

در بیان ماهیت مسأله تقلید و کار علما و مراجع باید بگوییم که کار مردم در مراجعه به علما و تقلید از آنان در مسائل دینی، از مصادیق رجوع غیر متخصص به متخصص و اهل خبره است که در سایر موارد زندگی بشر هم وجود دارد. توضیح این که: از آن جایی که هر فرد به تنهایی در تمامی امور سر رشته ندارد و کسب تخصص در همه زمینه ها برای یک نفر ممکن نیست بنابراین به طور طبیعی و بر اساس حکم عقل، انسان ها در مسائلی که در آن تخصص ندارند و مورد نیاز آنهاست به کارشناسان و متخصصان هر رشته مراجعه می کنند. مثلاً اگر کسی می خواهد خانه ای بسازد و خودش از بنایی و مهندسی سر رشته ای ندارد برای تهیه نقشه و بنای ساختمان، به معمار و مهندس و بنا مراجعه می کند. برای آهن ریزی آن به جوشکار ساختمان، و برای ساختن درهای اتاق ها و کمد های آن به نجار، و برای سیم کشی برق و لوله کشی آب و گاز نیز به متخصص های مربوطه مراجعه می کند و انجام این کارها را به آنها واگذار می کند. و یا وقتی بیمار می شود برای تشخیص بیماری و تجویز دارو به پزشک مراجعه می کند. و در همه این موارد، متخصصان مربوطه دستور انجام کارهایی را به او می دهند و او نیز اجرا می کند. مثلاً پزشک می گوید این قرص روزی سه تا، این شربت روزی دو قاشق، این کپسول روزی یکی و... و بیمار هم نمی ایستد بحث کند که چرا از این قرص؟ چرا از آن شربت؟ چرا این یکی روزی سه تا و آن دیگری روزی یکی و...؟ نمونه هایی از این دست هزاران و صدها هزار بار به طور مرتب و روزانه در دنیا به وقوع می پیوندد و ریشه همه آنها نیز یک قاعده عقلی و عقلایی به نام «رجوع غیر متخصص به متخصص و اهل خبره» است. و این هم چیز تازه ای در زندگی بشر نیست و از هزاران سال قبل در جوامع بشری وجود داشته است. در جامعه اسلامی نیز، یکی از مسائلی که یک مسلمان با آن سروکار دارد و مورد نیاز اوست مسائل شرعی و دستورات دینی است و از آن جا که خودش در شناخت این احکام تخصص ندارد بنابراین به کارشناس و متخصص شناخت احکام شرعی، که همان علما و مراجع تقلید هستند، مراجعه می کند و گفته آنان را ملاک عمل قرار می دهد. پس اجتهاد در واقع عبارتست از تخصص و کارشناسی در مسائل شرعی؛ و تقلید هم رجوع غیر متخصص در شناخت احکام اسلام، به متخصص این فن است و کاری که مجتهد و مرجع تقلید انجام می دهد ارائه یک نظر کارشناسی است. این حقیقت و ماهیت مسأله تقلید است.

اما مسأله ولایت فقیه، جدای از بحث تقلید و از باب دیگری است. این جا مسأله حکومت و اداره امور جامعه مطرح است. ولایت فقیه این است که ما از راه عقل یا نقل به این نتیجه رسیدیم که جامعه احتیاج دارد یک نفر در رأس هرم قدرت قرار بگیرد و در مسائل اجتماعی حرف آخر را بزند و رأی و فرمانش قانوناً مطاع باشد. بدیهی است که در مسائل اجتماعی جای این نیست که هر کس بخواهد طبق نظر و سلیقه خود عمل کند بلکه باید یک حکم و یک قانون جاری باشد و در غیر این صورت، جامعه دچار هرج و مرج خواهد شد. در امور اجتماعی نمی شود برای مثال یک نفر بگوید من چراغ سبز را علامت جواز عبور قرار می دهم و دیگری بگوید من چراغ زرد را علامت جواز عبور می دانم و سوئی هم بگوید از نظر من چراغ قرمز علامت جواز عبور است. بلکه باید یک تصمیم واحد گرفته شود و همه ملزم به رعایت آن باشند. در همه مسائل اجتماعی، وضع این چنین است. بنابراین، ولی فقیه و تشکیلات و سازمان ها و نهادهایی که در نظام مبتنی بر ولایت فقیه وجود دارند کارشان همان کار دولت ها و حکومت هاست؛ و روشن است که کار دولت و حکومت صرفاً ارائه نظر کارشناسی نیست بلکه کار آن، اداره امور جامعه از طریق وضع قوانین و مقررات و اجرای آنهاست. به عبارت دیگر، ماهیت کار دولت و حکومت، و در نتیجه ولی فقیه، ماهیت الزام است و حکومت بدون الزام معنا ندارد. و این برخلاف موردی است که ما از کسی نظر کارشناسی بخواهیم؛ مثلاً وقتی بیماری به پزشک مراجعه می کند و پزشک نسخه ای برای او می نویسد یا می گوید این آزمایش را انجام بده، بیمار هیچ الزام و اجباری در قبال آن ندارد و می تواند به هیچ یک از توصیه های پزشک عمل نکند و کسی هم حق ندارد به جرم نخوردن داروی پزشک یا انجام ندادن آن آزمایش او را جریمه کند یا به زندان بیفکند.

پس از روشن شدن ماهیت کار مجتهد و ولی فقیه و تفاوت آن دو، اکنون می توانیم ماهیت هر یک از «فتوا» و «حکم» و تفاوت آنها را نیز بیان کنیم. «فتوا دادن» کار مجتهد و مرجع تقلید است. مرجع تقلید به عنوان کارشناس و متخصص مسائل شرعی برای ما بیان می کند که مثلاً چگونه نماز بخوانیم یا چگونه روزه بگیریم. بنابراین «فتوا عبارت است از نظری که مرجع تقلید درباره مسائل و احکام کلی اسلام بیان می کند». به عبارتی، کار مرجع تقلید مانند هر متخصص دیگری، ارشاد و راهنمایی است و دستگاه و تشکیلاتی برای الزام افراد ندارد. او فقط می گوید اگر احکام اسلام را بخواهید این ها هستند اما این که کسی به این احکام عمل کند یا نه، امری است که مربوط به خود افراد می شود و ربطی به مرجع تقلید ندارد. آن چه از مرجع تقلید می خواهیم این است که «نظر شما در این مورد چیست؟» اما نسبت به ولی فقیه مسأله فرق می کند. آن چه از ولی فقیه سؤال می شود این است که «دستور شما چیست؟» یعنی کار ولی فقیه، نه فتوا دادن بلکه حکم کردن است. «حکم» عبارت از فرمانی است که ولی فقیه، به عنوان حاکم شرعی، در مسائل اجتماعی و در موارد خاص صادر می کند.

به عبارت دیگر، فتاوی مرجع تقلید معمولاً روی یک عنوان کلی داده می شود و تشخیص مصادیق آنها برعهده خود مردم است. مثلاً در عالم خارج مایعی به نام «شراب» وجود دارد. «شراب» یک عنوان کلی است که در خارج مصادق های متعدّد و مختلفی دارد. مرجع تقلید فتوا می دهد که این عنوان کلی، یعنی شراب، حکمش این است که خوردن آن حرام است. حال اگر فرض کردیم یک مایع سرخ رنگی در این لیوان هست که نمی دانیم آیا شراب است یا مثلاً شربت آلبالوست، در این جا تشخیص این موضوع در خارج، دیگر بر عهده مرجع تقلید نیست و حتی اگر هم مثلاً بگوید این مایع شربت آلبالوست، سخن او برای مقلّد اثری ندارد و تکلیف شرعی درست نمی کند؛ و این همان عبارت معروفی است که در فقه می گویند «رأی فقیه در تشخیص موضوع، حجّیتی ندارد.» و اصولاً کار فقیه این نیست که بگوید این مشروب است؛ آن شربت آلبالوست؛ بلکه همان گونه که بیان شد او فقط حکم کلی این دو را بیان می کند که «خوردن مشروب حرام و خوردن شربت آلبالو حلال است» و هر مقلّدی در مواردی که برایش پیش می آید خودش باید تشخیص بدهد که این مایع، شربت آلبالو و یا مشروب است. یا مثلاً فقیه فتوا می دهد «در صورت هجوم دشمن به مرزهای سرزمین اسلام اگر حضور مردها در جبهه برای دفع تجاوز دشمن کفایت کرد حضور زن ها لازم نیست اما اگر حضور مردها به تنهایی کافی نباشد بر زن

ها واجب است در جبهه و دفاع از حریم اسلام شرکت کنند.» کار مرجع تقلید تا همین جا و بیان همین حکم کلی است اما این که در این جنگ خاص یا در این شرایط خاص آیا حضور مردها به تنهایی برای دفاع کافی است یا کافی نیست، چیزی است که تشخیص و تصمیمش با خود افراد و مقلدین است. اما ولی فقیه از این حد فراتر می رود و این کار را هم خودش انجام می دهد و بر اساس آن تصمیم می گیرد و فرمان صادر می کند و کسی هم نمی تواند بگوید کار ولی فقیه فقط بیان احکام است اما تشخیص موضوع با خود مردم است پس تشخیص او برای من حجیت ندارد؛ بلکه همه افراد ملزمند که بر اساس این تشخیص عمل کنند. مثلاً ولی فقیه حکم می کند که در حال حاضر حضور زنان در جبهه لازم است؛ در چنین فرضی حضور زن ها در جبهه شرعاً واجب می شود. این، همان چیزی است که گاهی از آن به «احکام حکومتی» یا احکام ولایتی» تعبیر می کنند که باز هم به همان تفاوت میان «فتوا» و «حکم» اشاره دارد. در این جا تذکر این نکته لازم است که در عرف ما بسیار رایج است که به «فتوا» و رأی یک مجتهد در یک مسأله، اطلاق «حکم» می شود و مثلاً می گوییم «حکم نماز این است» یا «حکم حجاب این است»؛ ولی باید توجه داشت که کلمه «حکم» در این گونه موارد، اصطلاح دیگری است و نباید با اصطلاح «حکم» که در مورد ولی فقیه به کار می بریم اشتباه شود.

از آن چه گفتیم روشن شد که چون رجوع به مجتهد و مرجع تقلید از باب رجوع به اهل خبره و متخصص است و در رجوع به متخصص، افراد آزادند که به هر متخصصی که او را بهتر و شایسته تر تشخیص دادند مراجعه کنند، بنابراین در مسأله تقلید و فتوا هر کس می تواند برود تحقیق کند و هر مجتهدی را که تشخیص داد اعلم و شایسته تر از دیگران است از او تقلید کند و هیچ مانع و مشکلی وجود ندارد که مراجع تقلید متعددی در جامعه وجود داشته باشند و هر گروه از افراد جامعه، در مسائل شرعی خود مطابق نظر یکی از آنان عمل نمایند. اما در مسائل اجتماعی که مربوط به حکومت می شود چنین چیزی ممکن نیست و مثلاً در مورد قوانین رانندگی و ترافیک نمی شود بگوییم هر گروهی می توانند به رأی و نظر خودشان عمل کنند. بر هیچ انسانی که بهره ای از عقل و خرد داشته باشد پوشیده نیست که اگر در مسائل اجتماعی، مراجع تصمیم گیری متعدّد و در عرض هم وجود داشته باشد و هر کس آزاد باشد به هر مرجعی که دلش خواست مراجعه کند نظام اجتماعی دچار اختلال و هرج و مرج خواهد شد. بنابراین در مسائل اجتماعی و امور مربوط به اداره جامعه، مرجع تصمیم گیری واحد لازم است و در نظریه ولایت فقیه، این مرجع واحد همان ولی فقیه حاکم است که اطاعت او بر همه، حتی بر فقهای دیگر لازم است؛ همچنان که خود مراجع و فقها در بحث های فقهی خود گفته و نوشته اند که اگر یک حاکم شرعی حکمی کرد هیچ فقیه دیگری حق نقض حکم او را ندارد. و از موارد بسیار مشهور آن هم، که قبلاً نیز اشاره کردیم، قضیه تنباکو و حکم مرحوم میرزای شیرازی است که وقتی ایشان حکم کرد که «الیوم استعمال تنباکو حرام و مخالفت با امام زمان (علیه السلام) است.» همه، حتی مراجع و علما و فقهای دیگر هم آن را گردن نهادند زیرا که این کار مرحوم میرزای شیرازی نه اعلام یک فتوا و نظر فقهی بلکه صدور یک حکم ولایتی بود.

خلاصه آن چه تا این جا در باره ماهیت کار مرجع تقلید و ولی فقیه، و تفاوت بین آن دو گفتیم این شد که یک تفاوت مرجع تقلید و ولی فقیه این است که مرجع تقلید، احکام کلی را (چه در مسائل فردی و چه در مسائل اجتماعی) بیان می کند و تعیین مصداق، کار او نیست. اما کار ولی فقیه، صدور دستورات خاص و تصمیم گیری متناسب با نیازها و شرایط خاص اجتماعی است. از منظر دیگر، تفاوت بین مرجع تقلید و ولی فقیه این است که از مرجع تقلید نظر کارشناسی می خواهند و اصولاً رجوع به مجتهد و مرجع تقلید از باب رجوع غیرمتخصص به متخصص است اما از ولی فقیه می پرسند امر و دستور شما چیست. به عبارت دیگر، شأن یکی فتوا دادن و شأن دیگری دستور دادن و حکم کردن است. نکته دیگر هم این بود که تعدد فقها و مراجع، و تقلید هر گروه از مردم از یکی از آنان، امری است ممکن و صدها سال است که بین مسلمانان وجود داشته و دارد و مشکلی ایجاد نمی کند. اما فقیه‌هایی که بخواهد به عنوان حاکم و ولی امر عمل کند نمی تواند بیش از یک نفر باشد و تعدّد آن منجر به هرج و مرج اجتماعی و اختلال نظام خواهد شد.

و اما نسبت به جمع بین دو منصب «مرجعیت» و «ولایت امر» در شخص واحد باید بگوییم که علی الاصول چنین چیزی لازم نیست که فقیه‌ی که منصب ولایت و حکومت به او سپرده می شود مرجع تقلید همه یا لاقلاً اکثر افراد جامعه باشد بلکه اصولاً لازم نیست که مرجع تقلید بوده و مقلدینی داشته باشد. آن چه در ولیّ فقیه لازم است ویژگی فقاہت و تخصص در شناخت احکام اسلامی و اجتهاد در آنهاست. البته در عمل ممکن است چنین اتفاق بیفتد که ولیّ فقیه قبل از شناخته شدن به این مقام، مرجع تقلید بوده و مقلدینی داشته باشد و یا اتفاقاً همان مرجع تقلیدی باشد که اکثریت افراد جامعه از او تقلید می کنند؛ همان گونه که در مورد بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی(ره)، این گونه بود. اما ممکن است زمانی هم مثل زمان مرحوم آیت الله گلپایگانی یا آیت الله اراکی اتفاق بیفتد که دو منصب «مرجعیت» و «ولایت» در یک فرد جمع نشود و اکثریت جامعه در مسائل فردی و احکام کلی اسلام از شخصی تقلید کنند اما در مورد تصمیم گیری ها و مسائل اجتماعی و تعیین حکم موارد خاص، از شخص دیگری (ولیّ فقیه) پیروی و اطاعت نمایند.

برای دریافت فایل های مصباح به وبگاه و کانال اندیشکده امام صادق علیه السلام بیاید.

sapp.ir/andishkade

draghili.blog.ir